

## ۷۱ - محمد محسن طالع گیلانی

در اصفهان مسکن گزیده بقدر تحصیلی کرده بود بموزونی طبع  
بشاعری علم شد آیات لطیفه دارد و بود از معاشران فقیر بود مدتی است  
که از این خاکدان گمراه گرفت از او است \*

## اشعار

قرین صافدلان شو که بی صفا شود هزار سال اگر آب در کهر ماند

## وله

صاف از سینه خدنگت بگذشت سخت از پیکان دلگیرم بود

## وله

دل افسرده را آسان بود آگاهی و غفلت

ندارد دیده تصویر بیداری و خواب از هم

## ۷۲ - محمد سعید ماهر گیلانی

فقیر او را در بلده رشت که وطنش بود دیده در حالتی که عمرش  
از هشتاد در گذشته بود \* شوری در دماغ داشت و همچنان سرگرم  
شاعری و با آنکه عامی بود منظوماتش کتاب ضخیمی سطر در آمد \* اشعار  
سنجیده روان هم بسیار داشت این بیت او فقیر را خوش آمد \*

شب وصال نبود آنقدر که دامن یار بدست دل دهم و دامن سحر گیرم

## وله

در بزم سخن خنجر مرگان ساقم خاموشم و خون هیچکند از تیغ زبان  
مشهور بمالم شده ام از سخن خویش انگشت نما چون قلم از دست زبانم  
فواره آتش شوم آ \* جگر سوز برداری اگر مهر خموشی ز دهانم  
عمریست که در انجمن وصل تو چون شمع می سوزم و یک حرف بیاید زمانم

## ۷۳ - مولانا شمس الدین محمد جمیلانی

خائف از جمندهجتهد از زمان مولانا محمد سعید کیلانی علیه الرحمة بحدت شعور آئینی بود جامع فضائل نفسانی و مورد فیوضات ربانی مولدش اصفهان و با این قدر دان مستعدان الفتی خاص و صدافتی باخلاص داشت و الحق نادره زمان بود اگر روزگار امهال میکرد سر آمد ارباب فضائل و کمال میشد لیکن در عنقوان شباب بدار الوصال ارتحال نمود و این غزل فقیر که عطلعتش اینست مناسب مقال •

## فرد

یكا يك از نظرم نور پیکران رفتند ستاره های شب افروزم از جهان رفتند  
در شعر و انشا رتبه عالی یافته فصول نفسیه منشیانه و اشعار لطیفه عارفانه  
دارد حالا این بیت از آن والا کبر در سلك سطور این دفتر در آمد •

## فرد

امروز بخشش از پی فردا خزانه ایست  
دست کرم براه عدم پیشخانه ایست

## ۷۴ - میر رضی فاتح جمیلانی

باصفهان آمده بعبادت و ریاضت خوی گرفته بعزلت و قناعت در  
لباس فقر میزیست بعض یاران معاشر او حالات خوش از او حکایت  
میکنند آخر بهند افتاده در راه کجرات تقریباً بیست سال قبل از هنگام  
تحریر دزدان او را بطمع مالی که نداشت مقتول ساختند قدری از  
اشعارش را کسی نزد خاکسار خواند خالی از حالتی و کیفیتی معنوی  
بود پیروی سخنان مشایخ نموده بآن عالم و گفتگو آشنا است این  
رباعی از او است •

## رباعی

از روز ازل رضا بتقدیر شدیم صد جا سگ نفس را گلو گدشدم  
 بر خوان کسی چشم طمع نگشودیم خوردیم ز س گرسنگی سیر شدیم  
 ۷۵ - ملا مختار نهاوندی

ستوده اطوار آرمیده روزگار بود مدتی با این قاصر معاشر و در  
 سفر خراسان همراه بود شعرش هموار و اکثر قلم خورده این خاکسار  
 است این چند بیت در یاد بود \*

## اشعار

کی بکشتن آرزوی وصلش از دل می رود  
 روح من چون سائل از دنبال قاتل می رود  
 آنچه با گنج گهر توان برابر کردش  
 قطره آبی بود کز روی سائل می رود  
 منه

مور پر تو خورشید آشنا شوی فریب خورده این گرد آسیا نشوی  
 مرا ز آتش و آب این صیحت است بیاد که با مصاحب ناجنس آشنا شوی  
 ۷۶ - ملا مختار نهاوندی

جوان صالح پسندیده خصال بود با راقم حروف صدیق و در سفر  
 خراسان رفیق و چندی در اردوی سلطانی بعضی خدمات دیوانی بوی  
 مرجوع و در خط و سیاق قصب السبق از اقران ربوده و در شعر جودت  
 بیان و طبع ریان داشت اشعارش چون اکثر یاران اصلاح یافته این  
 قاصر است چند سال گذشته که این سرای بی ثبات گذاشت از او است \*

## اشعار

در قید زلف پر شان ایتد کار من آشفته تر رموی تو شد روزگار من  
 را افسردگی چو عنقه پیکان شد است دل زلفی تو و بهار به ده تکار من

## ۷۷ - میرزا باقر مرجع اصفهانی

نامش علام رضا و از کوه گیاهویه آمده در اصفهن ساکن شد تا  
 رحلت نمود تا بود درد و هار بود یکی ششتری و دوه کیمه گیری خود  
 در صرف فکر کوبه‌هی نکرد اما از ساسی فکر را چه علاج این چند سب  
 از او است \*

## اشعار

چرب و رومیهای مردم دردم در جور تر  
 پنبه کاری می کنند دغ هر با سود تر

## وله

بنام بوسه از تو تقاضا کرده ام مایه‌توب و -ده‌توب را سارده \*  
 دازه همور دست بمرگن اشکار غشمه هراق تر شا سارده \*

## ۷۸ - میرزا مهدی الهی تبریزی

در صفهای شهر و ما یانته فدیری از اوقات خود در صرف بخت  
 کرده دکار شعوری قری داشت در هرب و عجزه خاصا احلام همرب  
 پهر سنده مشهور شد و سر از خدمت اخلاقی و فاش سارده نامه  
 رطب و -س که بخا اس در رسید آرا حه نق و معرفت پم -شا  
 در آپوسی و حرد رانی در هر فن دخل نمود مستقلا در ساجه نای سرب  
 تر هم هیات را اسود چر سجت در سمشا اش پیدا و -م در ساج  
 هم و مذهب استه از داشت ناهی حدس را بجه سستی و ک -ه

سوفیه تشبه جستی و گناه از متکلمان گفتی و در سلك هیچ فرقه در  
شمار نیامدی آخر به تبعی عنائد شهرت یافت هوشمندان از حالش  
نفرت کردند از دانشوران و اذکیا کناره گرفته ما ساده دلان و بیخوردان  
بیخبر الیف بود آنها را مذمت میکرد و این را سنایش مینمود مصداق  
حال این قسم اشخاص است آنچه عارفی گفته جمعی افسار تقلید از سر  
بیرون انداخته فطرت اصلی را سرنگون ساخته اند بضواهر بیوت و توابع  
آن قابع نباشند و از خود سخنی چند بیپوده تراشند نه طبعشان گذارد  
که با هر تقلید روند و نه توفیق شن باشد که بوی تحقیق شنود  
مذبدین بین ذلك لالی هولاء لالی هولاء بالجمله الهی مذکور  
بشعر مرابوط و ابیات شایسته بلند دارد تا چندی قبل از این در سن  
کهولت رحلت نمود در اصفهان مدفون شد تجاوز الله عنه این چند بیت  
از او است \*

## اشعار

بخوان غمره خوبخوار دادند ما هم دیده خوبار دادند  
می گردید از جنت تسلی عاشق و دیده دیدار دادند  
همال آفرینش بی نمر بود محبت را بدلها بار دادند \*

## وله

بمشکین طره پیوند کردم رشته جان را  
ز تو شرازه ستم نسخه خوب سریش را  
بیاد نوزس چون عنجه سر در جیب پشیدم  
چو گل لریز کاهت سحتم چاک گریبان را